

عظمت خداوند و خردی آفریدگان در چشم شیعیان واقعی*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقال شرحی است بر کلام معصوم علیه السلام در باب عظمت خداوند و خردی آفریدگان در چشمان شیعیان واقعی. ما حقیقت خداوند را درک نمی‌کنیم تنها با دیدن ویژگی‌های متعالی خود و تشبیه صفات و کمالات خداوند به آنها، البته با تنزیه صفات خداوند از جنبه‌های نقص موجود در صفات و کمالات خود، آن ویژگی‌ها را به خداوند نسبت می‌دهیم.

یکی از راه‌های درک عظمت خداوند، تفکر درباره آثار عظمت خداوند است: خلقت موجودات، آسمان‌ها، زمین، کهکشان‌ها و ...

انسان در آغاز اسپرمی بیش نبود که آن را نیز خداوند آفرید، انسان از خود هیچ نداشت، آنچه دارد، از لطف و عنایت خداوندی است، آیا سزاوار است در برابر عظمت آفرینش و این همه نعمت‌های بی‌نهایت برای خود ارزشی و شأنی قایل شویم! اگر اهل بصیرت باشیم و به مخلوقات خدای سبحان توجه کنیم، باید از عظمت، ظرافت و زیبایی خلقت مدهوش شویم. به راستی شرم‌آور است انسان از اندامی که خداوند در اختیارش قرار داده برای انجام گناه استفاده کند.

کلیدواژه‌ها: صفات خداوند، عظمت خداوند، کمال انسان.

«عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»؛ خداوند در عمق جان‌شان بزرگ و جز او در چشمشان کوچک است.

چگونگی اطلاق صفات بر خداوند

یکی از ویژگی‌های شیعیان واقعی و پرهیزگاران در کلام نورانی امیرمؤمنان علیه السلام این است که خداوند نزد آنان، بزرگ و جز او، کوچک است. اکنون این پرسش مطرح است که مفهوم بزرگی خداوند در نظر انسان و کوچک بودن غیرخدا چیست. اغلب مفاهیمی که در مورد خدای متعال به کار می‌رود، برگرفته از اوصاف امور حسی‌اند. وقتی عقل با تجزیه و تحلیل دریافت که آن اوصاف و مفاهیم، مصادیق و موصوف‌های غیرحسی و مجرد نیز دارند، پس از تجرید آن اوصاف از حیثیت‌های مادی و حسی، آنها را به امور مجرد و معنوی، از جمله خداوند نسبت می‌دهد. بزرگی و کوچکی، دو مفهوم اضافی است که ابتدا درباره اجسام دارای حجم به کار می‌رود و با مقایسه دو جسم با یکدیگر، جسمی که حجم بیشتری دارد، بزرگ‌تر و جسمی که حجمش کمتر است کوچک‌تر معرفی می‌شود. پس ملاک بزرگی و کوچکی در محسوسات حجم‌اشیاست و در مقام مقایسه دو شیء با یکدیگر، آنکه حجم بیشتری دارد از جسم کم‌حجم‌تر بزرگ‌تر خواهد بود. پس از آنکه انسان ویژگی‌هایی چون بزرگی و کوچکی را درباره محسوسات به کار برد، ناگزیر شد آن مفاهیم و ویژگی‌ها را گسترش دهد و از آنها درباره امور اعتباری و مجرد استفاده کند. مقام و جایگاه اشخاص در اجتماع امری اعتباری است و وقتی کسی در جامعه جایگاه و مقامی مهم دارد، می‌گویند او شخصی بزرگ است. این بزرگی به مقام و جایگاه اعتباری او در جامعه مربوط است و بدان معنا نیست که هیکل او از دیگران

بزرگ‌تر است. پس این‌گونه مفاهیم، ابتدائاً در امور مادی استفاده می‌شوند. سپس با تعیین مصادیق غیرمادی برای آنها با گسترش آن مفاهیم و صفات بر امور اعتباری، امور معنوی عقلی و نیز بر مجردات و فرشتگان و خداوند متعال اطلاق می‌شوند.

ما چون علم و آگاهی را کمال می‌دانیم و جهل را نقص می‌شماریم، خداوند را به علم متصف می‌دانیم، ولی حقیقت علم خداوند با علم ما متفاوت است. علم ما از طریق چشم و گوش و دیگر قوای حسی پدید می‌آید، اما خداوند مجرد است و مانند انسان جسم و قوای حسی ندارد. پس علم او با علم ما متفاوت است. از این رو، گفته می‌شود خداوند علم دارد، اما علم او همچون علم ما نیست. همچنین انسان از ویژگی قدرت برخوردار است و این ویژگی برگرفته از وجود نیرو در اندام و اعضایش است. ما این مفهوم را گسترش می‌دهیم و بر خداوند نیز اطلاق می‌کنیم. اما چون خداوند مجرد است، قدرت او مادی نیست. پس گفته می‌شود که خداوند قدرت دارد، اما قدرت او چون قدرت ما نیست. ما همچنین با گسترش مفهوم حیات، آن را به خداوند نیز نسبت می‌دهیم، ولی حیات برای انسان و هر موجود زنده مادی، به معنای داشتن روح است و وقتی روح از کالبد آن موجود خارج شد، حیات از آن موجود گرفته می‌شود. آن‌گاه چون حیات صفت کمالی است، آن را به خداوند نیز نسبت می‌دهیم، ولی چون خداوند مجرد است و حیات او به معنای برخورداری‌اش از روح نیست، با گسترش مفهوم حیات و تنزیه و تجرید آن از جنبه‌های مادی و نقص، آن را بر خداوند اطلاق می‌کنیم.

در هر حال، ما حقیقت اوصاف خداوند را درک نمی‌کنیم. تنها با دیدن ویژگی‌های متعالی خود و تشبیه صفات و کمالات خداوند به آنها و البته با تنزیه صفات

جاهل نیست. در این مجال، ما در پی ارائه بحث کلامی و نقد و بررسی دیدگاه‌ها نیستیم. ما می‌خواهیم در حد امکان، عظمت خداوند را تصور کنیم و فهم و درک خود را از عظمت الهی تاحدی به درک و فهم اولیائش نزدیک کنیم.

خداوند چنان عظمت و شکوهی دارد که وقتی امیرمؤمنان علیه السلام در پیشگاه او به نماز می‌ایستاد، بدن مبارکش می‌لرزید. یا امام مجتبی علیه السلام هنگام وضو گرفتن، رنگ رخساره‌اش دگرگون و زرد می‌شد. یا فاطمه زهرا علیها السلام در نماز بندبند وجودش می‌لرزید. برخی می‌پندارند که این ترس و خشیت به سبب آن است که ایشان احساس گناه می‌کردند و از ترس عذاب خداوند بدنشان می‌لرزید، اما این توجیه درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر معصومان علیهم السلام صادق نیست و حالت خشیت و خضوعشان به سبب ترس از عذاب نیست. کسی که فرمود: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۷۰، ب ۵۳، ص ۱۸۶، ح ۱)، ترسش در برابر خداوند از درک هیبت و عظمت او ناشی می‌شود، نه از عذابش. آنها به درکی از عظمت خداوند دست یافته بودند که هنگام عبادت مضطرب می‌شدند و رنگ چهره‌شان دگرگون می‌گشت؛ حتی گاهی بی‌هوش می‌شدند. ما که درک کاملی از عظمت خداوند نداریم، وقتی در برابر او می‌ایستیم، احساس و حالت خاصی نمی‌یابیم. اما با توجه به روایات گوناگونی که درباره حالات اولیای خدا و خوف و خشیتشان از خداوند و درک خاصشان از عظمت او وارد شده، نمی‌توانیم آن حالات و ویژگی‌ها را سرسری بگیریم؛ گرچه خود درکی از آنها نداریم. ما باید در پی راهی باشیم که فضای ذهن و درکمان را به فضای ذهن و درک دوستان خدا از حقایق هستی نزدیک سازیم. اولیای خدا آمدند تا ما را تربیت کنند و دستمان را بگیرند و به سوی ترقی و تعالی پیش ببرند.

خداوند از جنبه‌های نقص موجود در صفات و کمالات خود، آن ویژگی‌ها را به خداوند نسبت می‌دهیم و خداوند را دارای علم، قدرت، حیات و دیگر ویژگی‌ها می‌دانیم.

از جمله ویژگی‌هایی که به خداوند نسبت می‌دهیم، بزرگی است. این ویژگی، پس از گسترش در مفهوم مادی بزرگی، به خداوند نسبت داده می‌شود؛ چه اینکه در نسبت صفت بزر به شخصی که شأن و موقعیت برتر اجتماعی دارد، همین گسترش مفهومی صورت پذیرفته است؛ زیرا نسبت صفت بزر به آن شخص، به دلیل مقام والای او و نافذ بودن امر و فرمانش است، نه داشتن هیكل بزر و چاق. آن شخص، حتی اگر لاغر و نحیف باشد، به دلیل مقام و جایگاهش بزر به شمار می‌آید.

امکان‌ناپذیری درک صفات خداوند

به‌اجمال ما می‌دانیم که خداوند متعال بزر است و در این ویژگی، هیچ موجودی را نمی‌توان با او قیاس کرد، اما هرچه می‌کوشیم نمی‌توانیم حقیقت عظمت خداوند را درک کنیم و مفهوم دقیقی را از بزرگی و عظمت تصور کنیم که شایسته مقام خداوند باشد؛ چنان‌که ما درک کامل و جامعی از دیگر صفات خداوند مانند صفت حیات نداریم. تنها چون قرآن و روایات این صفات را به خداوند نسبت داده‌اند، ما خداوند را بدان‌ها متصف می‌دانیم.

برخی متکلمان در تنزیه صفات خداوند افراط کرده و گفته‌اند: ما هیچ شناخت و درکی از معانی و حقیقت صفات خداوند نداریم و چون او خود آن صفات را در قرآن برشمرده و به ما اجازه داده آنها را به وی نسبت دهیم، ما بدون درک مفهوم آن صفات، بر خداوند اطلاقتان می‌کنیم. برخی نیز گفته‌اند: صفات خداوند معانی سلبی دارد. برای مثال، خداوند عالم است؛ یعنی

راهی برای درک عظمت خداوند

یکی از راه‌های شایع و عمومی برای درک عظمت خداوند که در روایات نیز بدان اشاره شده است، تفکر درباره آثار عظمت خداوند است. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ» (کلینی، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۹۳، ح ۷)؛ از تفکر درباره خدا بپرهیزید، ولی اگر خواستید در عظمت خدا بیندیشید، به عظمت آفریدگانش بنگرید.

ما به سبب درک و فهم محدودمان نمی‌توانیم به‌گونه عظمت نامحدود و نامتناهی خداوند دست یابیم، اما دیدن آفریدگان خداوند و اندیشیدن در عظمت و اسرارشان، قلب را در برابر آفریدگار هستی خاشع می‌سازد و با تداوم خضوع و خشوع در برابر خداوند، حجاب از برابر دلمان برداشته می‌شود، و آن‌گاه دل شمه و گوشه‌ای از عظمت الهی را درک می‌کند.

با لحاظ آنکه یکی از راه‌های درک عظمت خداوند، اندیشیدن درباره آثار عظمت الهی، یعنی آفریدگان است، هرکس درباره آفریدگان خداوند آگاهی بیشتری داشته باشد و بیشتر به سیر در آفاق و زمین پرداخته باشد، بهتر و بیشتر به عظمت پروردگار پی می‌برد. کسی که از شهر و دیار خود خارج نشده، شناختش از پدیده‌های طبیعی هم بسیار محدود است. اما کسی که بتواند به سرزمین‌های گوناگون سفر کند؛ از دریاها و اقیانوس‌ها بگذرد؛ و رشته‌کوه‌ها و قله‌هایی چون هیمالیا را درنوردد، افق‌هایی تازه به‌روى دیدگانش گشوده می‌شود. شناختی که چنین فردی از پدیده‌ها و آفریدگان خداوند دارد از شناخت کسی که توفیق نیافته این مخلوقات و آثار عظیم قدرت الهی را ببیند، بسیار فراتر خواهد بود. باین‌حال، کره زمین با همه گستردگی و عظمت و آفریدگان خارق‌العاده‌اش،

در برابر منظومه شمسی بسیار کوچک است.

اگر ما از عظمت و شکوه ستارگان منظومه شمسی آگاه شویم و به عظمت خورشید که بسیار بزرگتر از کره خاکی است پی ببریم، بیشتر به عظمت آفرینش واقف می‌شویم. جا دارد که ما به فاصله طولانی بین خورشید و زمین بیندیشیم. این فاصله آن‌قدر طولانی است که نور خورشید که در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر را طی می‌کند، پس از حدود نه دقیقه به زمین می‌رسد. آن‌گاه با توجه به سرعت نور، اگر ستاره‌ای آن‌قدر از ما دور باشد که نور آن پس از یک روز به ما برسد، آیا ما می‌توانیم این فاصله طولانی را تصور کنیم؟ گذشته از این، فاصله برخی ستارگان از ما بسیار بیش از فواصل یادشده است. بنابراین آنچه علم بشر بدان دست یافته و ستاره‌شناسان با پژوهش‌های گسترده خود ثابت کرده‌اند، فاصله برخی از ستارگان با ما آن‌قدر زیاد و خارج از تصور است که نور آن پس از ده میلیارد سال به ما می‌رسد؛ تا آنجا که وقتی نور آن ستاره به زمین می‌رسد، خودش نابود شده و اثری از آن باقی نمانده است. عظمت و گستردگی عالم و کهکشان‌ها تا آنجاست که کیهان‌شناسان درباره محدود یا نامحدود بودن عالم، به تعبیر دیگر در این‌باره که آیا عالم و کهکشان‌ها به نقطه‌ای ختم می‌شوند یا نقطه پایانی برای آنها تصورپذیر نیست، دچار اختلاف شده‌اند. بسیاری از فیلسوفان قدیم بر این باور بودند که ابعاد متناهی‌اند و ما بعد نامتناهی نداریم، و در نتیجه، عالم نیز متناهی است و از نظر گستره جغرافیایی در نقطه‌ای پایان می‌یابد. اما براهین آنها مخدوش است و ما بر متناهی بودن عالم دلیلی نداریم.

پس از آنکه ما در حد فهم و آگاهی خود، به عظمت عالم پی بردیم و زوایا و گستردگی آن را که تاکنون علم بشر از آن پرده برداشته بازشناختیم، جا دارد با خود بیندیشیم که آیا در برابر عظمت عالم، ما چیزی به‌شمار

ابنِ آدَمَ، أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطِيعُنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ آدَمَ، أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، أَطِيعُنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ» (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۷۵)؛ ای پسر آدم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم؛ از من درباره آنچه به تو فرمان داده‌ام اطاعت کن تا اینکه تو را زنده‌ای قرار دهم که هرگز نمیری. ای پسر آدم، من به هرچه بگویم باش، موجود می‌شود؛ از من درباره آنچه به تو فرمان داده‌ام اطاعت کن تا تو را چنان قرار دهم که به چیزی بگویی باش، پس موجود شود.

آری، انسان در آغاز اسپرمی بیش نبود که آن را نیز خداوند آفرید. انسان از خود هیچ نداشت و آنچه اکنون دارد، از لطف و عنایت الهی ناشی می‌شود. حال چگونه این انسان که در برابر عظمت خداوند، صفر در برابر بی‌نهایت است، خود را در مقابل پروردگارش کسی به‌شمار می‌آورد؟ چگونه وقتی خداوند به او فرمان می‌دهد نماز بخواند و روزه بگیرد، نافرمانی می‌کند و از اجرای احکام خدا در جامعه جلوگیری می‌کند؟ عصیان و طغیان انسان در برابر خداوند از درک نکردن عظمت او ناشی می‌شود. اگر آدمی عظمت پروردگار را درک می‌کرد و باور داشت که از خود هیچ ندارد و زمانی حتی آبی گندیده نیز نبوده و همه داشته‌هایش به سبب لطف و عنایت الهی است، در برابر قدرت و عظمت نامتناهی خداوند سر تسلیم فرود می‌آورد؛ خداوندی که جلوه و شمه‌ای از عظمت خود را در جهان مادی ما و ستارگان و کهکشان‌ها نمایانده و این عالم باشکوه را با اراده خودش به وجود آورده است: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (یس: ۸۲-۸۳)؛ جز این نیست که کار و فرمان او، چون چیزی را بخواهد، این است که گویدش: باش، پس به وجود می‌آید. پس پاک و منزّه است آن [خدایی] که

می‌آییم. آیا سزاوار است در برابر عظمت آفرینش برای خود شأن و ارزشی قایل شویم؟ ما در برابر عظمت عالم به اندازه یک الکترون در برابر یک کوه نیز به‌شمار نمی‌آییم. افزون بر این، وجود ناچیز و حقیر ما روزگاری نطفه‌ای بیش نبوده است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿هَلْ أَنَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكَورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (انسان: ۲۱)؛ آیا بر انسان روزگاری گذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟ ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته [نطفه زن و مرد] بیافریدیم تا او را بیازماییم و از این رو شنوا و بینایش ساختیم.

فراخنای تعالی و کمال انسان

مبدأ آفرینش انسان اسپرمی است که میلیون‌ها عدد از آن در یک قطره آب گندیده جمع می‌شود. آن‌گاه خداوند آن اسپرم را به مرحله‌ای از رشد رساند و به آن موجود پست عزت و کرامتی بخشید که شایسته دریافت روح الهی گردید و او را بر دیگر موجودات برتری بخشید و مقام خلافت خود را به وی عطا فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (حجر: ۲۸-۲۹)؛ و [یاد کن] آن‌گاه که پروردگار تو فرشتگان را گفت: من می‌خواهم بشری را از گلی خشک برآمده از لجنی بویناک بیافرینم؛ پس چون اندام او را درست و آراسته کردم و از روح خویش در او دمیدم، پیش او به سجده درافتید.

در برخی روایات به مقامات و درجات والایی که خداوند به انسان در پرتو خودسازی و اطاعت او از خودش کرامت و عنایت می‌کند اشاره شده است. از جمله در روایتی آمده است که خداوند به انسان می‌فرماید: «یا

فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿انعام: ۵۹﴾؛ و کلیدهای غیب نزد اوست، جز او کسی آنها را نمی‌داند و آنچه را در خشکی و در دریاست می‌داند و هیچ برگی [از درخت] نیفتد، مگر آنکه آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های [درون] زمین و هیچ تروخشکی نیست، مگر آنکه در کتابی روشن [و در لوح محفوظ ثبت] است.

در کلاس درس، وقتی یکی از شاگردان پرسشی را مطرح کند، استاد به‌وضوح پرسش او را می‌شنود و بدان پاسخ می‌گوید. اما وقتی دو شاگرد هم‌زمان سخن بگویند، از تمرکز استاد کاسته می‌شود و او به‌سختی سخنان هر دو را متوجه می‌شود. اما اگر سه نفر یا بیشتر سخن بگویند، شنیدن سخن همه آنها بسیار دشوار خواهد بود. این از آن‌روست که ادراک انسان محدود است و انسان هم‌زمان نمی‌تواند بر چند چیز تمرکز داشته باشد. بعضی از روان‌شناسان گفته‌اند که ذهن انسان حداکثر می‌تواند در یک آن هفت ادراک داشته باشد. اما خداوند متعال همه حرکاتی را که میلیاردها انسان و دیگر موجودات زنده انجام می‌دهند می‌داند و به آنها توجه تام دارد. او حتی پیش از آنکه ما کاری را انجام دهیم، از آن آگاه است. او صدای همه بندگان را با هر زبانی که بخوانندش، می‌شنود. وقتی ما به حرم امام رضا علیه السلام مشرف می‌شویم، خوب است به این مسئله فکر کنیم که آن حضرت صدای زائران فراوان خود را که درهم پیچیده و به‌صورت همه‌مهای نامفهوم درآمده، به‌وضوح می‌شنود. آن حضرت نه تنها صداها و فریادهای ایشان را می‌شنود، بلکه از خواطر و مکنونات قلبی‌شان آگاه است. یا چگونه وقتی کسی در دریای طوفانی غرق شده و در اعماق دریا فریاد «یا اباصالح المهدی» می‌زند، آن حضرت صدای او را

پادشاهی (مالکیت و حاکمیت) همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شود.

برای خداوند، آفرینش آفریدگان، هرچند بزرگ و عظیم باشد، هیچ زحمتی ندارد. برای او آفریدن پشه‌ای بسیار ریز و کوچک با آفرینش ستاره‌ای عظیم که میلیاردها سال نوری از ما فاصله دارد، یکسان است. خداوند می‌تواند همه موجودات را در یک لحظه به وجود آورد. البته برپایه اراده و خواست او و حکمت و مصالحی که معین فرموده، باید آفرینش موجودات تدریجی باشد و با فراهم آمدن زمینه‌ها و موقعیت لازم، آن موجودات آفریده شوند.

جلوه عظمت علم خداوند

آثار عظمت خداوند تنها در امور مادی مانند کوه و ستارگان منحصر نمی‌گردد، بلکه امور معنوی مانند علم و دانش انسان‌ها نیز از آثار عظمت خداوند است. حال اگر ما به شخصیت‌های علمی مانند ابن‌سینا می‌نگریم که از رجال علمی و شخصیت‌های برجسته تاریخ بشر است و از نظر کمیت و کیفیت آموخته‌ها و دانش سرآمد است، اندیشیدن به گستره آموخته‌های او ما را به عظمت خداوندی که بنده خود را از چنین ظرفیت علمی‌ای برخوردار ساخته، رهنمون می‌شود. اما دانش و گستره آموخته‌های این شخصیت علمی، که به جرئت می‌توان گفت در تاریخ بشر افراد انگشت‌شماری در ردیف او قرار می‌گیرند، در برابر دانش خداوند ناچیز است. هرقدر دانش انسان‌ها رشد کند، باز هم محدود است. تنها دانش خداوند نامحدود است و محدود با نامحدود قیاس‌پذیر نیست.

علم خداوند نامتناهی است. او به همه آنچه تاکنون رخ داده، آنچه آفریده شده و آنچه تا پایان عالم و تا ابد رخ خواهد داد، آگاه است. او اسرار نهفته در هستی را نیز می‌داند: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا

رشد می‌کند و گل می‌دهد؛ گل‌هایی زیبا و رنگارنگ و معطر که دیدن آنها لذت‌بخش و چشم‌نواز و برای اهل بصیرت حکمت‌آموز و شگفت‌انگیز است.

در دوران تحصیل که ما در مدرسه حجتیه زندگی می‌کردیم، گاهی مرحوم آیت‌الله الهی قمشه‌ای که پسرشان در آن مدرسه درس می‌خواند، به مدرسه ما می‌آمدند. آن استاد برجسته که مقامات و مراتب علمی و معنوی، و شخصیت اجتماعی ارزنده‌ای داشت، گاهی کنار باغچه می‌نشست و به گلی نگاه می‌کرد و اشک می‌ریخت. آری، اگر انسان اهل معرفت و بصیرت باشد، باید با دیدن یک گل که جلوه‌ای از عظمت و زیبایی خداست اشک بریزد و قلبش در برابر او خاشع شود. نگاه اهل بصیرت به همه پدیده‌ها و آفریدگان و آثار صنع الهی با تأمل و دقت در عظمت خداوند همراه است. اما ما غافلیم و به عظمت، ظرافت و زیبایی نهفته در آفریده‌های پروردگار توجهی نداریم و عادت کرده‌ایم بدون تأمل و سرسری به پدیده‌ای چون یک گل زیبا بنگریم. ما باید این عادت را از خود دور کنیم و بکوشیم با تأمل و تمرکز و نگاه متفکرانه در آیات الهی به عظمت خداوند پی ببریم. خداوند این عادت زشت را نکوهش می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَكَايُنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ (یوسف: ۱۰۵)؛ و چه بسیار نشانه‌ها در آسمان‌ها و زمین است که بر آنها می‌گذرند؛ درحالی‌که از آنها روی برمی‌گردانند.

سراسر عالم از آثار و آیات الهی آکنده است، اما ما چشم‌مانمان را بر آنها می‌بندیم. اگر با دقت به تکون و پیدایش یک گیاه از دانه کوچک یا آفرینش یک پشه و نیز مراحل تکون و پیدایش انسان که خلیفه خداوند است بنگریم، درمی‌یابیم که او کیست و چه عظمتی دارد و به حقارت خود در برابر پروردگار پی می‌بریم. آیا جا دارد که

می‌شوند و به فریادش می‌شتابند. حتی اگر هزاران نفر هم‌زمان آن حضرت را صدا بزنند، او می‌شنود و از خواسته‌هایشان آگاه می‌شود و آنها را برمی‌آورد. این قدرت و علم و ادراک و صف‌ناپذیر از آن اولیای خداست که بنده اویند و علم و قدرتشان با علم و قدرت نامتناهی خداوند قیاس‌ناپذیر است. خداوندی که به همه آنچه در جهان هستی وجود دارد عالم است و بر همه چیز احاطه دارد: ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ (فصلت: ۵۴)؛ آگاه باشید که همانا او به هر چیزی احاطه دارد.

ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های نهفته در آفریدگان خدا

پس از اشاره به کمیت و گستردگی آفریدگان خداوند و عظمت و شکوه آنها از نظر حجم و اندازه، جا دارد به کیفیت و پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های هریک از آنها نیز نظری کنیم. برای مثال، پشه بسیار کوچکی که ساختمان وجودش قابلیت‌ها، ظرافت‌ها، امکانات و پیچیدگی‌هایی شگفت‌انگیز دارد؛ یا نظری بیفکنیم به ساختمان وجود یک زنبور، عقرب یا مار. این همان روشی است که خداوند در قرآن معرفی کرده تا ما را از عظمت خویش آگاه کند و در آیاتی از قرآن می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾ (غاشیه: ۲۰-۱۷)؛ آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟ و به کوه‌ها که چگونه برپا داشته شده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

اگر ما اهل بصیرت باشیم، وقتی با دقت گلی را می‌نگریم، باید از عظمت و ظرافت و زیبایی آن مدهوش گردیم. بوته‌ای که تخم کوچک آن در باغچه افشاند می‌شود و پس از مدتی گیاهی سبز از زمینی که با کود متعفن و بدبو تغذیه شده، سر برمی‌آورد و پس از مدتی

انسان، این موجود حقیر و ضعیف، در برابر خداوندی که از قدرت و عظمت بی نهایت برخوردار است و در سراسر هستی نشانه‌های عظمتش گسترده شده، قد علم کند و به مخالفت با او پردازد و گناه کند؟ ما با چه قدرت و نیرویی و با چه چشمی گناه می‌کنیم؟ آیا با چشمی که از میلیون‌ها سلول گوناگون ترکیب یافته و به صورت اندامی ظریف روی صورت ما قرار گرفته که اگر آفتی به آن برسد نابینا یا کم‌بینا می‌گردد، گناه می‌کنیم؟ چگونه چشمی را که اگر نابینا شود، حاضریم همه دارایی‌مان را برای سلامت آن خرج کنیم، در مسیر مخالفت با خداوند به کار می‌بندیم؟ به‌راستی شرم‌آور است که انسان از اندامی که خداوند در اختیارش نهاده، برای انجام گناه استفاده کند. نه تنها معصومان علیهم‌السلام، بلکه بندگان شایسته خدا نیز وقتی به زشتی گناهان می‌اندیشیدند، از خود بی‌خود و مدهوش می‌شدند. درباره مرحوم آخوند کاشی که در مدرسه اصفهان زندگی می‌کرد، آمده که وقتی ایشان ذکر و تسبیح می‌گفت، در و دیوار و درخت‌ها نیز به‌همراه ایشان ذکر می‌گفتند و نوای سبوح قدوس سر می‌دادند. همچنین نقل شده که هنگام نماز چنان رعشه به بدنشان می‌افتاد و می‌لرزید که به زحمت می‌توانست حد واجب استقرار در نماز را رعایت کند.

منابع

دیلمی، حسن، ۱۴۱۲ق، *ارشادالقلوب الی الصواب*، قم، شریف رضی.

کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۷۸ق، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، *بحارالانوار*، تهران، المكتبة الاسلامیه.